



دلایل صلح امام حسن (ع) با معاویه / انجام تکلیف الهی

۲۶ ربیع الاول، سالروز صلح امام حسن مجتبی است. مهم ترین و حساس ترین بخش زندگی امام مجتبی (ع) که مورد بحث و گفت و گوی فراوان واقع شده است، ماجرای صلح آن حضرت با معاویه و کناره گیری اجباری ایشان از صحنه خلافت و حکومت اسلامی است. مرکز پاسخگویی به سؤالات دینی به سوال خبرنگار مهر مبنی بر علل و زمینه های صلح امام حسن (ع) پاسخ داده است؛ مطلبی که در ادامه می خوانید پاسخ این مرکز به سوال مذکور است.

۲۶ ربیع الاول، سالروز صلح امام حسن مجتبی است. مهم ترین و حساس ترین بخش زندگی امام مجتبی (ع) که مورد بحث و گفت و گوی فراوان واقع شده است، ماجرای صلح آن حضرت با معاویه و کناره گیری اجباری ایشان از صحنه خلافت و حکومت اسلامی است. مرکز پاسخگویی به سؤالات دینی به سوال **خبرنگار مهر** مبنی بر علل و زمینه های صلح امام حسن (ع) پاسخ داده است؛ مطلبی که در ادامه می خوانید پاسخ این مرکز به سوال مذکور است.

برای صلح امام حسن (ع) دلایل مختلفی وجود داشته که برخی از آنها برای ما شناخته شده نیست، در اینجا به برخی از این دلایل اشاره می کنیم:

۱ - تکلیف گرای

شماری بر این باورند، که علت اصلی صلح امام حسن (ع) انجام وظیفه بود، زیرا امامان معصوم هر کدام وظیفه خاصی داشته اند که از سوی خداوند تعیین شده است. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «به راستی که وصیت به صورت کتابی از آسمان بر محمد (ص) نازل گردید و نامه مهر شده ای جز وصیت بر آن حضرت نازل نشد. جبرئیل عرض کرد: ای محمد! این است وصیت تو در امت خویش که نزد خاندانت خواهد بود. رسول خدا (ص) فرمود: ای جبرئیل! کدام خاندانم؟ عرض کرد: بندگان برگزیده خدا از آنها و دودمانشان، تا علم نبوت را از تو ارث برند... به راستی وصیت، مهرهایی بود، پس علی (ع) مهر اول را گشود و هر چه در آن بود بر طبق آن عمل کرد؛ سپس حسن (ع) مهر دوم را گشود و هر چه در آن بود به آن عمل کرد و چون حسن (ع) از دنیا رفت، حسین (ع) مهر سوم را گشود و دید دستور خروج و کشتن و کشته شدن در آن بود...». اگر علت صلح امام حسن (ع) انجام تکلیف الهی باشد؛ بدین معنا که خداوند چنین وظیفه ای را برای آن حضرت تعیین کرده است، اشکال و شبهه ای بر صلح ایشان وارد نیست، و اگر می بینیم برخی اشکال هایی بر آن وارد می کنند به این دلیل است که سر آن را نمی دانند.

از سوی دیگر، امامان معصوم (ع) حجت خدا بر مردم هستند و از این رو رفتار و گفتارشان حجت است. بر این اساس، صلح امام حسن (ع) عملی است که از سوی حجت خدا انجام شده و قطعاً دلایل بسیار مستحکم و متقنی داشته، گرچه دیگران آن را ندانند؛ چنان که آن حضرت خود بدان اشاره کرده است.

شیخ صدوق به سند خود از ابی سعید عقیصا روایت کرده که گفت: وقتی به نزد امام حسن (ع) رفتم و به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چرا با این که می دانستی حق با شماست، با معاویه گمراه و ستمگر صلح کردی؟! امام فرمود: ای ابا سعید! آیا من حجت خدا بر خلق او و امام آنها پس از پدرم نیستم؟ گفتم: چرا! فرمود: پس من اکنون امام و رهبرم، چه قیام کنم و چه نکنم. ای ابا سعید! علت مصالحه من با معاویه همان علت مصالحه ای است که رسول خدا (ص) با بنی ضمره... و مردم مکه کرد؛ آنان کافر بودند به تنزیل (ظاهر آیات قرآن) و معاویه و اصحاب او کافران به تأویل (باطن آیات قرآن). ای ابا سعید! وقتی من از جانب خدای متعال امام هستم، نمی توان مرا در کاری که کرده ام، چه جنگ و چه صلح، تخطئه کرد؛ اگر چه سر کاری را که کرده ام، برای دیگران روشن و آشکار نباشد. آیا خضر (ع) را ندیدی که وقتی آن پسر را به دلیل سوراخ کردن کشتی کشت و آن دیوار را بر پا داشت، موسی (ع) به کار او اعتراض کرد؟ زیرا سر آن را نمی دانست؛ اما وقتی علت آن را فهمید، راضی شد. و همین گونه است کار من که چون شما سر آن را نمی دانید، مرا هدف اعتراض قرار داده اید... .

۲ - حفظ دین

در فرهنگ امامان، حفظ دین و احیای معارف اهل بیت (ع) محوری ترین عنصر است. به همین دلیل تشکیل حکومت، قیام، صلح و سکوت آنها همه در جهت حفظ اسلام و احیای سنت شکل می گیرد. اگر در شرایطی اسلام به واسطه قیام حفظ شود، آنان قیام می کنند و اگر در مقطعی دیگر سکوت آنها موجب حفظ اسلام شود، سکوت می کنند، هر چند این سکوت، باعث از دست رفتن حق مسلم آنان شود. امام علی (ع) فرمود: «سلامة الدین احب الینا من غیره». بر این اساس، یکی از علل مهم صلح امام حسن (ع) را می توان «حفظ دین» بیان کرد، زیرا وضعیت جامعه اسلامی در شرایطی قرار داشت که ممکن بود جنگ با معاویه، اصل دین را از بین ببرد. مضافاً این که اوضاع بیرونی جامعه اسلامی نشان می داد که روم شرقی آماده حمله نظامی به مسلمانان بود.

از سوی دیگر، مردم نیز از نظر فرهنگی در وضعیتی قرار داشتند که خونریزی و جنگ، نوعی بدبینی به دین و مقدسات را به وجود می آورد. شاید بر همین اساس باشد که امام حسن (ع) یکی از دلایل صلح خود را حفظ دین بیان کرد؛ چنان که او در پی اعتراض برخی از شیعیانش فرمود: «ای خشیت آن یجتت المسلمون عن وجه الارض فاردت ان یکون للین ناعی؛ ترسیدم ریشه مسلمانان از زمین کنده شود و کسی از آنان باقی نماند؛ از این رو با مصالحه ای که انجام گرفت، خواستم دین خدا حفظ شود.»

۳ - مصالح عمومی

رعایت مصالح عمومی، خردمندانه‌ترین استراتژی‌ای است که از سوی رهبران دل‌سوز و آزادی‌خواه، به ویژه رهبران الهی اتخاذ می‌شود، زیرا آنان هیچ‌گاه مصالح عمومی را فدای مصالح فردی و گروهی نمی‌کنند. امام حسن (ع) نیز برای جلوگیری از خون‌ریزی و رعایت مصالح مسلمانان، تن به صلح داد؛ چنان‌که آن حضرت خود فرمودند: «من صلح را پذیرفتم تا از خون‌ریزی جلوگیری کنم و جان خود، خانواده و اصحاب صمیمی خویش را حفظ کرده باشم.»

وی می‌دانست که برخی او را مذلّ المؤمنین خواهند خواند و برخی به او بی‌احترامی و اهانت خواهند کرد، ولی همه این سختی‌ها را تحمل نمود تا مصالح عمومی تهدید نشود، زیرا جنگ با معاویه نه به نفع کوفیان بود و نه به نفع شامیان، بلکه زمینه حمله نظامی رومیان را به جهان اسلام فراهم می‌کرد. ابن واضح یعقوبی می‌نویسد: معاویه در سال چهل و یکم [هجری] به شام برگشت و وقتی خبر یافت که لشکر روم با سپاهیان انبوه، راه جنگ را در پیش گرفته است... با فرستادن صد هزار دینار با او صلح کرد...»

شاید همین دلیل (رعایت مصالح عمومی) بوده که پیامبر اسلام (ص) درباره امام حسن (ع) فرمود: «همانا پسر من پیشوای مسلمانان است و امید است خداوند به دست او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان، صلح برقرار کند.»

صلح امام حسن (ع) زمینه ساز قیام امام حسین (ع) بود. سید عبدالحسین شرف الدین می‌نویسد: «حسن (ع) از جان خود دریغ نداشت و حسین (ع) در راه خدا از او با گذشت‌تر نبود. او جان خود را برای جهادی صامت و آرام نگاه داشت. شهادت کربلا پیش از آن‌که حسینی باشد، حسینی بود. از نظر خردمندان صاحب‌نظر، روز سابط امام حسن (ع) به مفهوم فداکاری بسی آمیخته‌تر است، تا روز عاشورای امام حسین (ع)... زیرا امام حسن (ع) در آن روز، در صحنه فداکاری، نقش یک قهرمان نستوه و پایدار را در چهره مظلومانه یک از پیاپی‌های مغلوب، ایفا کرد. شهادت عاشورا به این دلیل در مرتبه نخست، حسینی بود و سپس حسینی، که حسن (ع) شالوده آن را ریخته و وسایل آن را فراهم آورده بود. پیروزی قاطع امام حسن (ع) متوقف بود بر این‌که با صبر و پایداری حکیمانه‌اش حقیقت را بی‌پرده آشکار کند و در پرتو این روشنی بود که امام حسین (ع) توانست به آن نصرت و پیروزی پرشکوه ابدی نایل آید؛ تو گویی آن دو گوهر پاک برای این خط‌مشی هم‌داستان شده بودند که: نقش پایداری حکیمانه، از آن حسن (ع) باشد و نقش شورش‌گری و قیام‌مردانه، از آن حسین (ع)...»

۴ - حفظ شیعیان

حفظ شیعیان گرچه از مصادیق مصالح عمومی است، ولی از آن‌جایی که شیعیان، حافظان و پاسداران دین و موالی اهل بیت (ع) بودند، حفظ آنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. شیعیان خاص امیر المؤمنین (ع) اغلب در جمل، صفین و نهروان به شهادت رسیده و گروه اندکی از آنان باقی مانده بود و اگر جنگی به وقوع می‌پیوست، با توجه به ضعف مردم عراق، قطعاً امام حسن (ع) و شیعیان متحمل خسارات جبران‌ناپذیری می‌شدند، زیرا معاویه در این صورت آنها را به شدت سرکوب می‌نمود. اما صلح امام می‌توانست آنها را برای شرایطی نگه دارد که در آینده فراهم می‌آمد، به طوری که اگر بنا بود خون آنها ریخته شود بتواند بازده مفیدی داشته و جریانی مؤثر در تاریخ به وجود آورد.

حال اگر امام مصالحه نمی‌کرد و نتیجه جنگ نیز پیروزی شامیان بود، معاویه با بهانه کردن جنگ، حتی یک نفر از آنان را باقی نمی‌گذاشت. گرچه معاویه عهدشکنی کرد و برخی از شیعیان مانند: حجر بن عدی، مرو بن حمق و... را شهید کرد، ولی صلح سبب شد که شیعیان کشته نشوند. از این رو امام حسن (ع) یکی از علل صلح خود را حفظ شیعیان دانست و فرمود: «نگهداری و حفظ شیعه، مرا ناگزیر بر صلح نمود. سپس مناسب دیدم جنگ به روز دیگر محوّل گردد...»

۵ - عدم حمایت مردم و خیانت فرماندهان

تشکیل حکومت و دفاع از آن، به پشتوانه مردمی نیاز دارد. اگر حکومت را به کبوتری تشبیه کنیم که با دو بال به سوی مقصد پرواز می‌کند، آن دو بال، مردم و رهبر هستند. در متون اسلامی از رهبر به واژه «امام» و از مردم به واژه «امت» یاد شده است و این، پیوند عمیق آن دو را می‌رساند. حکومت بدون مردم، همانند کبوتری بال شکسته است که به هدف نهایی نمی‌رسد؛ از این رو در اسلام به مردم سالاری توجه خاصی شده است.

بی‌تردید، یکی از علل عدم موفقیت امامان معصوم (ع) در تشکیل حکومت و یا شکست ظاهری در قیام‌ها، عدم همکاری مردم بود. امام علی (ع) به رغم این‌که حکومت را حقّ خود می‌دانست، ولی به دلیل عدم استقبال مردم، حکومت تشکیل نداد تا این‌که آنان پس از قتل عثمان به او روی آوردند. و لذا آن حضرت فرمود: «اگر حضور مردم نبود، افسار خلافت را رها می‌کردم.» بی‌گمان یکی از علل اصلی صلح امام حسن (ع) نیز حمایت نکردن مردم از آن حضرت بود. اگر مردم کوفه از او حمایت می‌کردند و فرماندهان سپاهش به او خیانت نمی‌کردند، حضرت صلح نمی‌کرد؛ چنان‌که فرمود: «به خدا سوگند، من از آن جهت کار را به او سپردم که یآوری نداشتم، اگر یآوری می‌داشتم، شبانه روز با معاویه می‌جنگیدم تا خداوند میان ما و او حکم کند.» مردم و فرماندهان حضرت به امام خیانت کردند. در این خیانت، دنیاگرایی، عدم رشد سیاسی و تبلیغات معاویه بسیار تأثیر گذار بود. در این جا لازم است به صورت مختصر به فعالیت‌های امام و خیانت مردم و فرماندهان آن حضرت اشاره شود.

بعد از شهادت امام علی (ع) مردم با امام حسن مجتبی (ع) بیعت کردند و آن حضرت بلافاصله مدیران خود را به شهرها فرستاد. وقتی معاویه از واقعه باخبر شد، به دو جاسوس مأموریت داد تا از شهر اطلاعات کسب کنند. امام حسن (ع) از ماجرا آگاه شد و هر دو را دستگیر کرد و گردن زد. آن‌گاه به معاویه نامه نوشت: جاسوس فرستاده‌ای، گویا قصد جنگ داری! اگر چنین است، آماده جنگ هستم.

پس از چند بار مکاتبه، معاویه با لشکریان فراوانی به سوی عراق حرکت کرد و برای سران منافقان که سابقاً در لشکر علی (ع)

بودند و چهره منافقانه خود را پوشانده و اینک در لشکر امام مجتبی (ع) به سر می بردند، مخفیانه نامه نوشت که اگر حسن بن علی (ع) را به قتل برسانند، دویست هزار درهم به هر یک می دهد، به علاوه این که آنها را امیر یکی از لشکریان شام خواهد نمود. معاویه با این شیوه، اکثر منافقان را متوجه خود ساخت و حتی روزی یکی از آنها در اثنای نماز به جانب حضرت تیر انداخت، اما چون آن بزرگوار زره پوشیده بود، اثر نکرد. آری، منافقان در ظاهر به حضرت اظهار محبت می کردند، اما در خفا به معاویه نامه می نوشتند که با تو هستیم.

وقتی خبر لشکرکشی معاویه به امام رسید، بالایی منبر رفت و مردم را به جهاد دعوت کرد، ولی کسی اجابت نکرد، اما با ترغیب عدی بن حاتم گروهی برخاستند و با او موافقت کردند. امام فرمود: اگر راست می گویند، به نخیله بروید، ولی می دانم به گفته خود وفا نخواهید کرد؛ چنان که با بهتر از من (امام علی) وفا نکردید.

حضرت به نخیله رفت و متوجه شد اکثر آنها که اظهار اطاعت کرده بودند، در آن جا حاضر نشده اند. امام در نخیله سخن رانی کردند و سپس مردی از قبیله کنده را به نام «حکم» با چهار هزار نفر به سوی لشکر معاویه فرستادند و امر کردند در منزل انبار توقف کنید تا فرمانم برسد، اما وقتی به انبار رسید و معاویه از این رخداد آگاه گردید، پیکی نزد «حکم» فرستاد که اگر به طرف ما بیایی و از حسن بن علی (ع) دست برداری، یکی از ولایت شامات را به تو می دهم و پانصد هزار درهم برایش فرستاد. او امام را رها کرد و با دویست نفر از اقوام و دوستان نزدیک خود به معاویه پیوستند. پس از آن، امام فرد دیگری را از قبیله بنی مراد همراه چهار نفر به سوی انبار فرستاد که او هم فریب معاویه را خورد و به وی پیوست.

حضرت بعد از خیانت فرماندهان به محلی به نام «دیر عبدالرحمن» کوچ کرد. همه سپاه سه روز در آن جا اقامت کردند تا این که چهل هزار سواره و پیاده جمع شدند. امام دوازده هزار نفر را به فرماندهی عبید الله بن عباس به جنگ با معاویه فرستاد و فرمود: امیر لشکر، عبید الله بن عباس است. اگر حادثه ای برایش پیش آمد، قیس بن سعد، امیر باشد و چنان که برای قیس هم عارضه ای اتفاق افتاد، پسرش سعید بن قیس، امیر باشد.

لشکر حرکت کرد و امام به شهر ساباط رفتند تا مردم را به جنگ با معاویه تهییج کنند. آن حضرت در ضمن سخنان خود فرمودند: تفرقه و تشتت را کنار بگذارید. گوش به فرمان باشید. آنچه من صلاح شما را در آن می بینم، نیکوتر است از آنچه شما صلاح خود را در آن می دانید.

بعد از اتمام سخن رانی، عده ای از منافقان که جزء خوارج بودند از جا بلند شدند و فریاد زدند: به خدا قسم! این مرد کافر شده است. گروهی علیه آن بزرگوار شورش کردند و به خیمه آن حضرت ریختند و هر چه بود غارت کردند، حتی سجاده او را از زیر پایش کشیدند و بردند. وقتی امام اوضاع را چنین دید، به همراه جمعی از اصحاب با وفای خود به طرف شهر مدائن حرکت نمودند. در تاریکی شب شخصی به نام «جراح بن سنان» خود را به حضرت رساند و لجام اسبش را گرفت و گفت: ای حسن! کافر شدی؛ چنان که پدرت کافر شد. آن گاه با تیغ یا خنجر به ران مبارک حضرت زد و او را مجروح ساخت.

امام حسن (ع) برای امتحان آمادگی مردم برای جنگ با معاویه، فرمود: «اگر آماده نبردید، صلح را رد کنیم و با تکیه بر شمشیرمان کار او را به خدا واگذاریم؛ اما اگر ماندن را دوست دارید، صلح او را بپذیریم و برای شما تأمین بگیریم». در این هنگام مردم از هر سوی مسجد به فریاد درآمدند و با ندای «البقیه، البقیه» صلح را امضا کردند.

همچنین آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند، اگر با معاویه درگیر شوم، اینان گردن مرا گرفته، به صورت اسیر به او تحویل می دهند.»

جاحظ می نویسد: «وقتی امام حسن (ع) در هم ریختگی سپاه خود را دید، با شناختی که از برخوردهای مختلف این مردم با پدرش داشت و می دانست که هر روز به نوعی و رنگی رفتار می کنند، از حکومت کناره گرفت.»

بی تردید صلح امام (ع) خاری در چشم و استخوانی در گلوئی آن بزرگوار بود، اما چاره ای هم نداشت. سید عبدالحسین شرف الدین می نویسد: «صلح امام حسن (ع) با معاویه، از دشوارترین حوادثی بود که امامان اهل بیت پس از رسول اکرم (ص) از ناحیه این امت بدان دچار شدند. امام حسن (ع) با این صلح، آن چنان محنت طاقت فرسایی را متحمل شد که هیچ کس جز به کمک خدا قادر بر تحمل آن نیست؛ لیکن او از این آزمایش... سربلند و پیروز بیرون آمد.»

آن حضرت در برابر پیشنهاد صلح از سوی معاویه، خطاب به مردم فرمود: «معاویه ما را به چیزی خوانده که نه در آن عزت و بزرگواری است و نه انصاف. اکنون اگر طالب زندگی هستید، از او بپذیریم و این خار را در دیده فرو برده و دیده را بر هم نهمیم و اگر خواستار مرگ (با عزت) هستید، ما جان خود را در راه رضای خدا بذل می کنیم و محاکمه معاویه را به خدای یکتا وامی گذاریم.»

با توجه به مطالب فوق باید گفت: صلح امام حسن (ع) قهرمانانه ترین نرمش تاریخ است که با توجه به شرایط زمانی و مکانی آن عصر به وجود آمد.

امام حسن (ع) صلح را به دلیل ترس از مرگ و روحیه سازش کاری نپذیرفت، زیرا او فرزند همان علی ای (ع) است که به مرگ آن گونه علاقه دارد که کودک به پستان مادر.